

پیشگفتار چاپ سوم

از ابن سینا تا پیازه راهی دراز پیموده شده است. اما بشر، که همواره به یکی از سطوح «خود میان‌بینی» گرفتار است هنوز نتوانسته است به دور از این کشاکشها در درازنای این گستره پر فراز و نشیب، در نگاه به طبیعت، مخصوصاً به «خود» که جزئی از طبیعت است، بر ناشناخته‌ها کاملاً فایق آید. با این همه، پهنه علم، که روان‌شناسی نیز یکی از میدانهای آن را تشکیل می‌دهد، افکار کلی فلسفی را زیر ذره‌بین تحلیل بهتر درک کرده و خود را به آنچه «واقع» نامیده می‌شود نزدیک‌تر ساخته است. روان‌شناسی برای غلبه بر میدان شناخت، ابتدا از هشیاری سود جست و سپس به رفتار روی آورده و تا رسیدن به نگاهی فراتر همچنان در اسارت «توصیف» باقی مانده و به نیاز «تبیین» کمتر پاسخ داده است.

در فراخنای نزدیک به ده قرن، شاید بتوان مرزهای پیشرفت روان‌شناسی را، در موجه‌ترین چشم‌انداز، از مقایسه بین ترسیم جایگاه دانش توسط دو نابغه در دو عصر طلایی، یعنی ابن‌سینا و ژان پیازه، استنتاج کرد.

اگر از یک خاستگاه کلی و در عین حال از منظری مقطعی به مسیر تحول بخواهیم به ترسیم میدان بررسیهای روان‌شناختی پردازیم، باید بگوییم که ابن‌سینا با تکیه بر میدان نامتمايز علم و فلسفه در قرن چهارم هجری قمری به آنچه جان، یا نفس، یا روح و یا روان در قالب فلسفی و در سه سطح انسانی، حیوانی و نباتی تصریح و متبلور کردنی بود، و به ذروه مفاهیمی در زمان خود دست یافته بود. اما پیازه با تکیه بر متصرفات فزاینده روان‌شناسی در قرن بیستم، قرن کشف روزمره ناشناخته‌های ساختمان روانی موجودات زنده، به آنچه می‌توانست از لحاظ عینیت علمی مورد پذیرش واقع شود لباس «علم» (به معنا و مفهوم علم در عصر حاضر)

پوشانید. شاید امروز در یک نگاه انقطایی بتوان گفت، پس از دوران ابن سینا، در گستره جهانی روان‌شناسی امروز، پیاژه تنها روان‌شناس نامداری است که آشکارا سطوح مختلف «رفتار» را به اندازه ابن سینا وسعت بخشیده است؛ این سطوح مختلف رفتار از اوایل قرن بیستم، ابتدا در قالبی محدود و سپس به تدریج گسترده‌تر، برای مفهوم عینی روان‌شناسی برگزیده شدند (لازم بود مفهوم عینی روان‌شناسی در هر برهه‌ای از پیشرفت از نو تعریف شود). بدین ترتیب، پیاژه میدان روان‌شناسی را در این قالب جدید و براساس ابداع روشی نوین که بتواند بیشترین عینیت علمی را برای داده‌ها و مفاهیم تأمین کند گسترش داد. او با سبک پژوهشی به بررسی مسئله رفتار در سطح انسانی، حیوانی و نباتی پرداخت و سازش زیستی را به سازش روان‌شناختی متصل ساخت.

در این اثر، پیاژه از راه گفتگوهای پی‌درپی، وضع روان‌شناسی معاصر را بررسی، نقد و ارزیابی می‌کند و روزه‌های آینده آن را بر پایه یافته‌های خویش می‌گشاید. قطع نظر از عناوین گفتگوها که تقطیع و آرایش نوشتاری مصاحبه‌گر است، از خلال آراء این بزرگ استاد روان‌شناسی، شما با دیدگاه‌های پیشرفته کنونی آشنا می‌شوید. پیاژه درباره تعریف روان‌شناسی تصریح می‌کند که روان‌شناسی علم رفتار است حتی وقتی حرکت گل آفتاب‌گردان به سوی خورشید در مد نظر باشد. اینجاست که پیاژه راه را برای فرود آمدن تا سطح واکنش روان‌شناختی در یک آمیب در مقابل چشمان مصاحبه‌گر می‌گشاید و این گسترش دیگر در سطح زوایای تفکر علمی ابن‌سینایی قابل ردیابی نیست؛ زیرا روان‌شناسی در گیرودار راه‌فزاینده تحلیل ویژگی‌های رفتار در موجودات، همواره از سطح نگاه به گستره‌های کلی‌تر در پی شکستن آنها به اجزاء مشخص‌تر و در نتیجه دست یافتن به شناخت دقیق‌تر گام برداشته است. فرقی نمی‌کند که روان‌شناسی را در حد کلان، علم هشیاری یا علم رفتار، و هدف اساسی این علم را شناخت شخصیت به معنایی که بتوان آن را تا سطح حیوان و نبات نیز گسترش داد بدانیم. مهم این است که چگونه به روش علمی به هر یک از این گوهرها، که در اصل مفهومی واحدند، دست یابیم.

روان‌شناسی با پشت سر گذاشتن پاسخ به مسائل کلی، خود را از فلسفه متمایز

ساخته است. خردمندی فلسفه در این است که از راه تعمق به طرح مسائل می‌پردازند و این تازه آغازی برای واری علمی آن مسئله است. دریافتهای فلسفی از راه واریهای علمی جامعه شناخت به تن می‌کنند و این البته دیگر آن فلسفه متداول نیست، بلکه علم است. در علم نمی‌توان پذیرفت که یک مسئله می‌تواند به چندین راه حل متناقض منتهی شود. برای مفهوم شناخت فقط یک راه حل وجود دارد.

پیاژه پس از انتقاد از روش تجربی و روش مشاهده محض، براساس روشی که آن را «روش بالینی» گردآوری داده‌ها نام‌گذاری کرده است، در سطح تغییرات تحولی (ژنتیک) و در الگوی برهه‌های متوالی، شکل‌گیری شناخت را از زمان نخستین سازشهای سازماندهی شده بررسی کرده است و آن را هسته اصلی تمام فرایندهای روانی دیگر برشمرده است. او سیر تحول هوش را از سطح اولین روان‌بنه‌ها تا استقرار پایانی‌ترین ساختها، از تولد تا بزرگسالی، ترسیم کرده و به کشف مراحل این فرایند بزرگ نایل آمده است. او بر پایه پژوهشهای فراوان و مکرراً واری شده، سازه‌های عمده روان‌شناسی «عملیاتی» مورد نظرش را (از سطح هماهنگی اعمال در دوره حسی-حرکتی تا عملیات عینی و متعاقباً صورتی در پایان نوجوانی) خود را، یعنی سازش‌یابی، سازماندهی، درون‌سازی، برون‌سازی و روان‌بنه را که مکانیزمهای تحول را بر دوش می‌کشند، ارائه داده است و بر پایه چهار عامل نمویافتگی، تجربه محیط جسمانی، تعامل با محیط اجتماعی و تعادل‌جویی، تحول هوش یا سازش‌یافتگی روان‌شناختی را تبیین کرده است.

با این دستاورد شکفت‌انگیز است که جهان پیاژه را به‌عنوان یک دانشمند کم‌نظیر چندوجهی، یعنی روان‌شناس، زیست‌شناس، منطق‌دان و شناخت‌شناس می‌شناسد.

پیاژه روان‌بنه‌های شناختی را بر پایه پژوهشهای عینی و عمیق مداوم خود و همکارانش با روان‌بنه‌های زمینه‌های عاطفی، ادراکی، حفظی، کلامی، اخلاقی، اجتماعی و غیره گره زده است و درحقیقت به گستره وسیع سازمان روانی، یعنی آنچه عرفاً باید در آخرین تحلیل «شخصیت» نامید، دست یافته است. این دستاورد سوای تکیه‌زدن بر موضع بزرگسالی و اظهار نظر در باب شخصیت است. پیاژه از

زیرساختهای بسیار ظریف ابتدایی به شاخسارهای درهم پیچیده‌ای دست یافته است که براساس پژوهشهای طولانی مشخص شده‌اند. او در گستره عواطف، در حرکت‌های آغازین خود که بعدها آنها را نوجوانانه قلمداد کرده است، دامنه‌های مربوط به تحول عاطفی، جنبه‌های احساسی و هیجانی را از نظر دور نداشته است.

موضع‌گیری پیاژه درباره عواطف تنزل دادن آنها تا سطح یک نیروی محرکه، یا یک انرژی‌دهندگی کلی نیست، جنبه عاطفی یک عامل حرکت است، ولی منبع ساختهای شناخت به حساب نمی‌آید. این سوگیری البته نقش بنیادی عواطف را می‌رساند و در عین حال حاکی از فقدان شکل‌گیری ساختهایی مستقل از ساختهای شناخت است. اگر سخن از ساختار است، در قلمرو عواطف نمی‌توان از ساختهای عاطفی سخن گفت. در بررسی احساسها حتی اگر ساختی در کار باشد، این ساختها ساخت شناختی است. مثلاً در دلبستگیهای متقابل، هم یک عنصر تفهیمی در کار است و هم یک عنصر ادراکی.

مهم‌تر اینکه، پیاژه در یک چشم‌انداز آینده‌نگر، مسئله بررسی عواطف را فراتر از حد متداول بررسیهای روان‌شناختی امروزی می‌داند و انتظار دارد که در پنجاه سال آینده، یافته‌های هوشمندانه‌تری در گستره عاطفی خودنمایی کنند و شکوفایی آن در قرن بیست و یکم مشهود گردد. تمام یافته‌های پیاژه، که اساس روان‌شناسی تحولی را شکل می‌دهند، بر پایه مشاهدات است، آن هم مشاهداتی که بر پایه روش بالینی از جامعیت بی‌سابقه‌ای برخوردارند و شرایط توصیف را به گونه‌ای تأمین می‌کنند که از لحاظ علمی در روان‌شناسی مثل دیگر علوم متداول است. با این حال، برای او تبیین، نیاز به تبیین، بزرگ‌ترین دل‌مشغولی است. به همین دلیل است که پس از پرداختن به مسئله علیت در دوره اول شکل‌دهی به آثار خود، دوباره تقریباً پنجاه سال بعد به آن باز می‌گردد تا به بررسی درست‌تر و روشن‌تر آن پردازد.

پیاژه می‌خواهد بداند چگونه علم به تبیین پدیده‌ها می‌پردازد و آیا نیاز به تبیین یک نیاز بنیادی است؟ او نیاز به تبیین را اساسی می‌داند و معتقد است که بیرون

از این دایره، شناخت جهان واقعی امکان ندارد. از یک سو آزمودنی عملیاتی را در راه شناخت شیء انجام می‌دهد، اما از سوی دیگر مقاومت شیء هم مطرح است. پس این سؤال پیش می‌آید که شیء برای آزمودنی چیست؟ و فرد چگونه واکنشهای شیء را تبیین خواهد کرد و در اینجا است که مسئله علیت به گونه‌ای منطقی به دنبال عملیات فرد وارد میدان می‌شود. در تبیین، فرد همواره اعمال یا عملیاتی مشابه عملیات خود را به اشیاء نسبت می‌دهد و در این صورت علیت نوعی نسبت دادن عملیات خود به اشیاء است؛ اشیائی که به منزله عمل‌کننده در یکدیگر تأثیر می‌گذارند، وانگهی اشیاء واقعاً دارای خواصی که به آنها نسبت می‌دهند نیستند. انسان لاینقطع به عینیت شیء نزدیک می‌شود، ولی هرگز به خود شیء نمی‌رسد. شیئی که انسان فکر می‌کند به آن می‌رسد همواره آن شیئی است که توسط هوش وی تجسم و تفسیر شده است. شیء همواره وجود دارد. اما شما خواص آن را با تقریبهای متوالی کشف می‌کنید.

پیاژه مسئله مهم «پدیدار - تصویر» یا فنوکپی^۱ را که چیزی جز طریقه بازسازی واقعیت نیست به عنوان مسئله اصلی شناخت می‌داند. باید واقعیت را شناخت، اما آن را از طریق استنتاج و بنا کردن درون‌زاد از نو استنتاج کرد. در اینجا یک درون‌سازی ژنتیک صورت می‌گیرد. به عبارت دیگر، یک تغییر فنوتیپی یعنی غیر ارثی جانشین یک تغییر ژنوتیپی آغازین می‌شود و «تصویرپدیداری» بدین ترتیب فراهم می‌آید. پس شناخت نه نسخه یا روبرداستی از شیء است و نه یک هشاری پیشاپیش‌گرانه نسبت به شکلهایی که از پیش در آزمودنی تعیین شده‌اند؛ بلکه نوعی ساختن و بنا کردن دائمی است که از راه تعامل بین ارگانیزم و محیط، یا به مفهوم روان‌شناختی بین فکر و شیء صورت می‌پذیرد.

پیاژه همچنین درباره روابط بین هوش و حافظه به طرح و بررسی مسئله حافظه پرداخته است. از نظر وی حافظه مشتمل بر بازپدیدآوری کم‌وبیش فعل‌پذیرانه آن چیزی که قبلاً ادراک شده، نیست. حافظه یک بازسازی جزئاً مفهومی و جزئاً استنباطی از گذشته‌ای است که قسمتی از آن فراموش شده و باید آن را کامل و از نو

1. phenocopy

پی‌ریزی شود. این تصور درستی نیست که حافظه را تصویری بی‌کم و کاست از گذشته‌ای بدانیم که تنها به وسیله خاطره‌ای که از یک تجسم کنونی نسخه‌برداری شده، حادث شود.

پیاژه در این باب در رویارویی با موضع‌گیریهای فرویدی، احتراز شدید خود را از خاطرات دوره کودکی، که مورد توجه طرفداران روان‌تحلیل‌گری است، ابراز می‌دارد. او معتقد است که بیشترین بخش این خاطره‌ها مجدداً پی‌ریزی شده‌اند. این مسئله در سطحی متفاوت، مشابه موضع‌گیریهای پیاژه در مسائل دیگر، از جمله مسئله رابطه تفکر و هشیاری است. با آنکه تصور عمومی همواره چنین بوده است که روان‌شناسی مشکلی در قلمرو هشیاری ندارد و این قلمرو در حکم جاده‌ای کوفته شده است، و مخصوصاً با غوغای فروید بر سر مسائل ناهشیاری، دیگر هیچ‌کس متوجه نارسایی شناخت کامل هشیاری نشده بود. پیاژه با بررسی گستره هشیاری در فرد و دست یافتن به «ناهشیاری شناختی» و ارائه این یافته در بزرگ‌ترین انجمن فرویدی جهان نشان داد که قسمت اعظم فعالیت فرد، پژوهش برای دستیابی به راه حل است و حتی زمان موفقیت در او ناهشیار باقی می‌ماند و هشیاری وی بعد از عمل به وقوع می‌پیوندد. در این راه، همان‌طور که در زمینه عاطفی واپس‌زدن وجود دارد، در زمینه شناختی نیز واپس‌زدن، یعنی آنچه انسان نمی‌خواهد بشناسد، مشاهده می‌شود. امروزه یافته‌های پیاژه در «مرکز شناخت‌شناسی ژنو»، در مورد ناهشیاری انسان نسبت به حرکات روزمره‌اش از یافته‌های بدیع روان‌شناسی معاصر به حساب می‌آیند. به نظر پیاژه، هشیار شدن یعنی تشکیل مجدد مفهومی که از عمل حاصل می‌شود.

در این اثر شما با فعالیتهای همکاران برجسته و شناخته شده پیاژه آشنا می‌شوید، دانشمندانی که زمانی از اعضای گروه پژوهشی وی بودند و از دانشگاه‌های معتبر جهان به‌سوی وی کشانده شدند و اینک گواه صادق خلاقیت‌های این بزرگ استادند.

به‌عنوان نمونه از نظر هوارد گروبر، استاد دانشگاه راتگرز، ویژگی پیاژه در این است که به‌صورت گروهی کار می‌کند و یکی از قریحه‌های خیره‌کننده او این

است که می‌داند چگونه کار را برای دیگران سازمان دهد و مهم‌ترین خصیصهٔ بارز او این است که به انتقادات به‌دقت گوش می‌دهد. پیازه به خاطر آنچه انجام داده تحسین جهانیان را برانگیخته است.

یکی دیگر از همکاران پیازه، گی سلریه، متخصص سیرنیتیک، می‌گوید: پیازه در ۱۹۲۰ نخستین نظریات سیرنیتیک را مطرح کرد؛ یعنی نزدیک به سی سال قبل از ارائه و استقرار سیرنیتیک در محافل علمی جهان، پیازه بر پایهٔ یک برداشت زیست‌شناختی هوش انسان را به منزلهٔ نظامی تعریف کرده است که با محیط تغییرپذیر سازش می‌یابد و اینک مسئله از این قرار است که چنین برداشتی به نظامهای صوری قابل قبول برای کسانی که به هوش مصنوعی می‌پردازند، برگردانده شود. به همین دلیل است که پیازه در ایالات متحده امریکا «پساجدید» است، زیرا مهندسان درمی‌یابند که این دانشمند این مسائل را چهل سال قبل از آنان طرح کرده بوده است.

پیاژه اگرچه خود را از مداخلهٔ مستقیم در گستره‌های نظام آموزشی دور نگه داشته است، ولی نظام روان‌شناختی ثمربخش این بزرگ استاد بیشترین رهنمود را برای اصلاح نظامهای آموزشی ناکارآمد از پایین‌ترین تا بالاترین سطح دربرداشته است. نظام پیازه بزرگ‌ترین دریچه‌ها را به‌صورتی علمی و عینی بر روی آموزشهای پیش از شروع نظام رسمی آموزشی، یعنی آنچه تاکنون پیش‌دبستانی نامیده شده، گشوده است، زیرا برترین منبع شناخت در این سطح از کودکی را باید در نظام گستردهٔ پیازه جستجو کرد.

نظام پیازه به دوره‌ای که امروزه دورهٔ راهنمایی نامیده می‌شود موجودیت عینی بخشیده و آن را بزرگ‌ترین پایگاه سوگیری بروز ظرفیتها معرفی کرده است. پیازه در نظام دانشگاهی نخستین علمدار ضرورت درک مفاهیم چند رشته‌ای و بین رشته‌ای در دانشگاهها و در نتیجه شکستن قالبهای مسدودکنندهٔ علم شناخته شده است و اثر مشهور او تحت عنوان تربیت به کجا ره می‌سپرد که به درخواست یونسکو به رشتهٔ تحریر درآمده است، حاکی از این واقعیت است.

پیاژه نقش سازندهٔ دانشجو در دانشگاه را مشروط به دگرگونی نظام آموزشی

یعنی توأم ساختن آن با پژوهش برشمرده، و مخصوصاً در گستره سوگیریهای پژوهشی، پژوهش بنیادی را بر پژوهش به کار بسته مقدم دانسته و دانشگاههایی را که پژوهش را در تمام مراتب خود به کار نمی گیرند و پژوهشهای بنیادی را از یاد می برند، به باد انتقاد گرفته است. پیاژه غفلت درباره پژوهشهای بنیادی را که به کاربردهای علمی پیش‌بینی نشده‌ای منتهی می‌شوند، (و زیان این غفلت ناشی از تمرکز در سطح به کار بسته است) سرزنش می‌کند و آن را در حکم محدودسازی خلاقیتها می‌داند.

بالاخره تحت تأثیر پیاژه است که مسئله خلاقیت در صدر دل‌مشغولی مریانی قرار می‌گیرد که با آگاهی از «نظام باز آموزش» و نامحدود دانستن پیشرفت‌ها در راه پرورش نیروی آفرینندگی در کلیه سطوح آموزشی و در پهنه تمام ظرفیتهای انسانی کمر همت بسته‌اند. پیشرفت مفهوم خلاقیت را در تمام قلمرو تربیت باید تحت تأثیر نظام روان‌شناختی پیاژه دانست. پیاژه آموزش محدودکننده و نابجا را مانع بزرگی بر سر راه خلاقیت آدمی، مخصوصاً از سطح نخستین دوره‌های زندگی، می‌داند.

براساس همین ویژگیهای بزرگ‌ترین نظام روان‌شناختی معاصر است که برای زمینه نوآوریهای ممکن قابلیت بررسی فراهم آمده است و بالاخره نظر به گستره عظیم نظام عملیاتی پیاژه و دامنه‌های متنوع و بی‌سابقه این نظام است که دانشمندان بی‌شماری در سراسر جهان خلاقیت بی‌نظیر او را ستوده‌اند و در بسیاری از موارد آغاز پاره‌ای از زمینه‌ها و غنای تقریباً تمامی زمینه‌های روان‌شناختی را حاصل تجلی نظام پیاژه برشمرده‌اند.

اما پیاژه بسیار متواضعانه از اینکه به یک استخوان‌بندی تقریباً مسلمی از سازمان روانی و ترسیم گام‌به‌گام آن دست یافته است تنها احساس غرور می‌کند. او غالباً در گفته‌هایش در پشت نقاب شناخت‌شناسی، خود را به‌عنوان یک نظاره‌گر دستاوردهای ستودنی خویش پنهان نگه می‌دارد. گویی در مقابل خلاقیت‌های بی‌شمار خود انتظار دارد او را هر روز بیش از روز پیش کشف کنند. او دانشمندی است که هرگز شخصاً گامی در راه شناساندن خود برنداشته و در مقابل توطئه‌ها و دستبردهای آشکار به آثارش از خود دفاع نکرده است.